اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض کردیم مساله‌ای را که در فقه مطرح کردند لو باع الفضول مال نفسه مع مال غیره ، بحثی که مطرح شده این شده و گفتند اجماع هم هست برای اینکه در مال نفسش صحیح است در فضولی هم مبنی است بر اینکه اگر فضولی باطل بود در آن یکی هم باطل است اگر فضولی باطل نبود موقوف است ، موقوف به اجازه‌ی مالک است اگر اجازه داد درست است و الا فلا . این خلاصه‌ی بحثی که مرحوم شیخ قدس الله نفسه آوردند و یک مقدار هم کلمات اصحاب آوردند و یک کلامی هم از شیخ نقل کردند .**

**من به نظرم شاید کلام شیخ ناظر به آن نکته‌ای بود که من عرض کردم ایشان یک توجیهی هم برای کلام شیخ ، چون می‌دانید که من اصولا در بحث‌های خودمان خیلی دنبال توجیه کلمات نیستیم که علامه مثلا اینطور گفت مرادش این است فلانی این طور گفته است این اصولا در دنیای ما در حوزه‌های ما خیلی متعارف است نه اینکه ، هم سنی‌ها دارند هم شیعه‌ها دارند .**

**یعنی مثلا فرض کنید ابوالحسن اشعری اینطور گفت یکی می‌گوید مرادش این است آن یکی می‌گوید نه مرادش آن است ، این با آن بحث می‌کند سر اینکه مراد گاه گاهی شده مثلا در همین عبارت رسائل مرحوم نائینی می‌گوید مراد شیخ این است آن آقای دیگر می‌گوید نه مراد شیخ این است الی آخره .**

**این بحث‌ها عرض کردیم به جایی نمی‌رسد یعنی نکته‌ای ندارد نکته‌ی خاصی ندارد حالا مراد شیخ چه بوده در کتاب خلاف این نکته‌ی خاصی ندارد . البته فهم عبارت خیلی موثر است ما نهایتش اگر بخواهیم بحث بکنیم عبارت را معنا می‌کنیم اما فلانی این جور معنا کرده یرد علی الفلان این جور معنا کرده است دیگر بحث‌هایی است که فطیل لا طائل .**

**عرض کردیم این مساله شیخ اشکالی که می‌کند می‌گوید بر این مساله همان اشکالی است که در بیع ما یملک و ما لا یملک جاری می‌شود که همان اشکال ما وقع لم یقصد و ما قصد لم یقع ، عرض کردیم آن اشکال ما وقع در این اصطلاح آمده اما دقیق‌ترش همان مساله‌ی انحلال است که ما عرض کردیم ، بحث ما وقع ، ما وقع یعنی روی عنوان مثلا عنوان ده را از این ، در روایت این را دارد یک ده را از این آقا خرید ، گفت ده را فروختم این قدر . در صورتی که ایشان این ده مثلا 20 قطعه زمین است ایشان مالک 4 قطعه از آن زمین است ، بقیه‌اش برای او نیست .**

**این سوالی که در این روایت شده در صحیحه‌ی صفار از امام عسکری صلوات الله وسلامه علیه روایت این است و مرحوم شیخ می‌خواهد بگوید ما وقع لم یقصد ، ما وقع یعنی ده را خریدند ، این قصد نکرد . ایشان می‌گوید فروختم ده را معذرت می‌خواهم ده را فروختم اینکه ما قصد که خصوص مراد زمین خودش باشد این لم یقع ، ما قصد لم یقع و ما وقع که خصوص ملک او باشد آن را قصد نکرده بود یعنی**

**عرض کردیم این بحث ، بحث بدی نیست اما در بحث معاملات چون کلمه‌ی قصد در معاملات ممکن است معنای دیگری بدهد عرض کردم و لذا در عبارات علمای آمده العقود تابعة للقصود ، عقد تابع قصد است بعضی‌ها خیال کردند مراد از اینکه عقد تابع قصد است یعنی تابع آن قصدی است که شما در عقد انجام می‌دهید عرض کردیم این معنا باطل است این اساس ندارد این معنا ، اصلا این عبارت معنا ندارد اصلا برای ما نیست این عبارت ، این عبارت برای اهل سنت است و شرح مفصلی دادیم عرض کردیم .**

**اما این معنا از همه‌اش اوضح فسادا است اگر مراد این باشد مثالش هم عرض کردیم شما می‌روید داروخانه یک دارویی می‌خرید بچه‌تان مریض است بخورد خوب شود ، غرضتان و قصدتان درمان پسرتان بود می‌آیید خانه می‌بینید بچه حالش خوب است احتیاجی به دارو ندارد می‌روید به داروخانه برمی‌گردید می‌گویید من خریدم این را برای درمان بچه ، بچه حالش خوب است نمی‌خواهد ، داروخانه می‌گوید پس نمی‌گیریم ، نه به خاطر اینکه دارویی فروختیم اصولا پس نمی‌گیریم ، چرا ؟ چون قصد در معاملات بی اثر است ، قصد در عبادات اثر دارد اصولا قصد به این معنا شما چه قصد از این معامله کردید این بی اثر است ، آن که در باب معاملات اثر دارد آن ابراز است دارو را از تو خریدم تمام شد ، اگر مرادت این بود که برای درمان باید شرط بکنید ، به شرطی که من بتوانم با این بچه را درمان بکنم که اگر احتیاج نبود برمی‌گردانم ، بله این درست است .**

**چرا چون ابراز کرد به مجرد قصد در باب معاملات این یک قاعده‌ی کلی در ذهن مبارکتان باشد که در باب معاملات مجرد قصد باطنی و قصد قلبی هیچ تاثیری ندارد .**

**یکی از حضار : استاد ابراز بدون قصد هم اثر ندارد دیگر .**

**آیت الله مددی : این ابراز که ابراز نیست دیگر ، قصدی در کار نباشد که ابراز نیست ، حرف بیهوده مثل صدای درب ، بسته بشود لفظی از آن در بیاید .**

**علی ای حال این توضیحاتش گذشت ، پس بنابراین بهترین راه همان نکته‌ای بود که ایشان در این نکته هم در مساله‌ی آینده هم تکرار می‌کند که ما هم تکرار می‌کنیم ، نکته‌ی اساسی عرض کردیم این است که در باب معاملات و در غیر معاملات عده‌ای قائل هستند و آن انحلال یعنی امر انشائی به حسب واقع خودش منحل می‌شود به حسب واقع خودش .**

**گفت من ده را به شما فروختم ، گفت ده را به شما فروختم لکن چون واقعش این است که در این ده پنج تا زمین برای ایشان است بقیه برای کسی دیگری است افراد دیگری است ، پس این بیع ، ده را فروختم منحل می‌شود یعنی برای خودم این طور برای دیگران دقت کردید ؟ منحل می‌شود ، که اصطلاحا اسم این را گذاشتیم انحلال به حسب اجزاء ، این را انحلال به حسب اجزاء می‌گویند .**

**انحلال به حسب اوصاف هم عرض کردیم می‌گوید یک خانه‌ای دارم مثلا 200 متر است فاصله‌اش با خیابان 5 متر است ، یک وقتی می‌روند می‌بینند 200 متر است اما فاصله‌اش با خیابان 100 متر است ، خوب طبعا قیمتش کمتر می‌شود . این می‌آید می‌گوید آقا منحل می‌شود به این معنا یعنی می‌آیند می‌گویند این خانه اگر 5 متری باشد قیمتش این قدر است 100 متری باشد قیمتش این قدر است به آن مقدار که تخلف شده آمده در**

**عرض کردیم این انحلال به حسب شروط هم داریم در باب معاملات اجزاء داریم ، اوصاف داریم ، شروط داریم . و عرض کردیم این اجزاء و اوصاف و شروط تاثیر گذار در قیمت هستند اما تاثیر در انشاء ندارند بحث سر این است ، اگر مثلا 5 متر باشد خوب من بیشتر رغبت می‌کنم پول بیشتری می‌دهم تا 100 متر باشد . تاثیر گذار در قیمت هستند اما بحث سر این است که این تاثیر گذاری در قیمت روی انشاء هم اثر می‌کند یا نه ، دقت کردید ؟**

**روی انشاء هم اثر می‌کند ، یعنی چه اثر می‌کند ، اثر به این معنا که انحلال درست بکند ، اثر به این معنا که خیار بیاورد بله اثر می‌کند ، دقت کردید ؟ دو تا اثر شد . می‌گوید آقا بنا بود خانه 5 متری باشد این 100 متر است من این را نمی‌خواهم خیار درست می‌کند ، خیار هم عرض کردیم به طور کلی اصولا در اصطلاح فقها در مکاسب خیار هر جا گفته شد ثنائی است ، یعنی یا قبول بکن یا فسخ بکن ، اثر می‌کند در انحلال یعنی این .**

**می‌گوید آقا خانه اگر 5 متری بود مثلا ایشان خریده 100 میلیون این اگر 5 متری بود قیمتش 100 میلیون بود حالا که 100 متری است قیمتش 90 میلیون است پس این معامله درست است تو 10 میلیون برگردان این مراد از انحلال است روشن شد ؟ پس این معامله درست است اما تو 10 میلیون برگردان می‌گوییم نمی‌شود این نمی‌شود ، اینکه انحلال می‌گوییم ، معلوم شد مراد ما از انحلال .**

**معامله چرا چون معامله روی خانه‌ای شد روی یک وصف معین الان آن خانه دارای آن وصف نیست ، خیار تخلف وصف دارد می‌تواند ایشان معامله را به هم بزند خیار تخلف این شرط دارد ، می‌تواند این کار را بکند . اما اینکه بیاییم بگوییم معامله درست است منحل می‌شود یک مقداری از ثمن به ازاء وصف قرار می‌گیرد یک مقدار از ثمن به ازاء خود عین قرار می‌گیرد دقت کردید ؟ به ازاء موصوف ، این مراد ما که می‌گوییم تاثیر گذار نیست در انحلال به این معنا .**

**و عرض شد به اینکه این اشکال وارد است ان شاء الله تعالی در مساله‌ی آینده قوی تر صحبتش می‌کنیم این اشکال وارد است اما شیخ اینجا جواب می‌دهد البته اینجا مساله واقعش این است که روایت است عمده‌ی مطلب روایت است اگر روایت نبود هم این انحلال شبهه‌ی قوی است انحلال شبهه‌ی قوی است . روایت صحیحه‌ی صفار است که شرح حال تاریخی‌اش را هم دادیم و عرض کردیم .**

**البته از اینکه مرحوم کلینی این روایت را در کافی در باب نوادر آورده است معلوم می‌شود ایشان یک تاملی درش داشته است.**

**یکی از حضار : اصلا باب شهادات هم آورده است .**

**آیت الله مددی : بله در باب بیوع نیاورده است .**

**علی ای معلوم می‌شود که یک تأمل مائی مرحوم کلینی روی این روایت داشته است ، چون عرض کردیم مرحوم کلینی گاهی اوقات 10 تا باب ، 20 تا باب ، 30 تا باب نقل می‌کند بعد می‌گوید نوادر یا باب النادر ، آن وقت در این باب نوادر گاهی اوقات روایات متعدد می‌آورد که مربوط به ابواب سابق است ها دقت می‌کنید ، اما چون قبول نداشته در آن باب نیاورده جداگانه آورده است .**

**و لذا عرض کردیم کتاب کافی گزینشی است مگر جاهایی که نوادر است این شبهه دارد که آنجا گزینشی نباشد .**

**یکی از حضار : استاد آن جا که نوادر هست خوب این نوادر را از هزاران حدیث دیگر آوردند خوب این را هم یا نمی‌آوردند یا همان قبلی‌ها را هم می‌آوردند یعنی مجموعه‌ی احادیث را به سه قسمت تقسیم کرده ایشان دیگر اصل نوادر و آنهایی که حذف کرده اصلا ، فرقشان چیست ؟ احادیث بیشتری در اختیار کلینی بوده تعداد کمی را آورده در نوادر و تعداد زیادی را اصلا وارد کتاب نکرده است ، پس این نوادر با آنهایی که اصلا نیامده لا بد یک فرقی داشته است .**

**آیت الله مددی : قطعا همینطور است .**

**این چون شما الان اصطلاح حدیثی که دارید که مثلا این صحیح است یا حسن مثلا بگوییم آن که در نوادر آورده حسن است مثلا من باب مثال چون این یک اصطلاح صحیح و حسن آمده ذهنتان به این رفته است . این را در قدیم اصلا این اصطلاحات را حساب نمی‌کردند اصطلاحات را به این معنا می‌گرفتند یک حدیثی که قابل احتجاج است قابل قبول است ما شوهد تاییدش می‌کند حالا شواهدی که اینها اقامه می‌کردند مختلف بود که من سابقا توضیح دادم عرض کردم تقریبا مرحوم صاحب وسائل قدس الله نفسه در خاتمه‌ی وسائل شواهد را جمع کرده است البته شواهدی که نزد خود اخباری‌ها هم هست ، مجموعا 25 تا شاهد ایشان آورده مجموع شواهدی که ایشان در آنجا آورده است خواندیم در بعضی از ابحاث کتاب آوردیم کتاب وسائل را خواندیم .**

**اینها شواهدی بوده که داشتند ، شواهد را داشتند طبق شواهد که عرض کردیم مختلف بوده مبانی‌شان هم در شواهد مختلف بوده انجام دادیم و خود ما هم شواهد قبول کردیم لکن شواهد را جور دیگری معنا کردیم با این آقایان فرق پیدا کرد آن وقت اصطلاحات مختلفی بود کم کم در قرن سوم اهل سنت اصطلاح حدیث صحیح به کار بردند و حسن در حسن هم بحث دارند که آیا حسن از چه وقت آمد ؟ صحیح اول بود حسن بعد آمد . دیگر نمی‌خواهم وارد بحث حدیث شناسی بشوم چون طول می‌کشد .**

**علی ای حال اما در میان شیعه از همین زمان‌ها قرن سوم که دیگر شروع شد به جمع آوری ، چون از قرن دوم ، میانه‌های قرن دوم شروع کردند شیعه به جمع آوری احادیث ، چون تولید حدیث عرض کردم این تاریخ را همیشه در ذهنتان باشد تقریبا در ما از 80 هست تا 150 که در مدینه هم بوده ، اما بیشترین تدوین در کوفه است ، بیشترین یعنی بالای 90 درصد در کوفه تدوین شده است بعد تدریجا که بغداد تاسیس شد و عظمتی که بغداد داشت و بعد تفکرات اهل سنت و تفکرات ملل مختلف و بغداد یک صورت کوچکی از دنیای ، ما نمی‌توانیم الان یک شهری را در دنیا مثل بغداد آن زمان تصور کنیم ، فوق العاده است بغداد خیلی ...**

**شیعه که آمد به بغداد خواهی نخواهی تفکر این جمع آوری و تنظیم و تهذیب و که اصطلاحا ما اسمش را گذاشتیم مکتب اول بغداد که از زمان مثل ابن ابی عمیر و اینها ، اینها آمدند روایت را جا به جا کردند ، قبول کردند ، رد کردند ، بررسی کردند ، کتاب‌ها را نگاه کردند روی کتاب کمتر بحث کردند یعنی بحث‌هایشان به ما نرسیده ، اما روی روایات بحث‌هایشان به ما رسیده است .**

**از قرن سوم یعنی سال 200 روایات و کتب به قم رسید ، در قم اضافه‌ی بر اینکه روی روایت کار کردند روی کتاب‌ها هم کار کردند که اصطلاحا اسمش شد فهرست ، فهرست همین است دیگر روی کتاب کار کردند به جای اینکه روی روایت کار بکنند ، کتاب شناسی کردند روی کتاب کار کردند ، اسمش شد فهرست ، دقت کردید این کار بزرگی بود که در قم انجام گرفت ، دقت کردید چه شد که عرض می‌کنم ؟ که این مکتب قم عرض کردم از حدود سال 200 تا سال 400 مکتب قم است تقریبا تا زمان وفات شیخ صدوق قدس الله نفسه بعد دیگر این مکتب چهره‌ی اصلی‌اش را از دست می‌دهد یعنی آن ارزش اساسی‌اش را از دست می‌دهد در این200 سال مجموعه‌ی کتبی که به عنوان فهارس یا کتب حدیث نوشته شده خیلی با ارزش است بهترین کتابش در به اصطلاح با گزینش تقریبا شواهد عقلی و شواهد حجت کافی است و بهترینش کتابش در تلقی حدیث و قبول حدیث بین مشایخ صدوق است ، شیخ صدوق رضوان الله علیه ، کتاب فقیه این تقریبا شیخ صدوق روی تلقی مشایخ قم حساب کرده است ، تلقی مشایخ قم ؛ اما آراء خودش هم دارد ، خودش هم فقیه است ، خودش هم ملاست ، خودش هم صاحب نظر است ؛ اما اساسا تلقی حدیثی است .**

**و لذا من همیشه عرض می‌کنم فرهنگ تلقی حدیثی شیعه در قم است ، اما فرهنگ تلقی فقهی شیعه در بغداد توسط شیخ طوسی است تقریبا پایه گذار این فرهنگ شیخ طوسی است ، البته قبل از شیخ هم هست اما آنکه شکل گرفت فی ما بعد فقه ما به شیخ طوسی برمی‌گردد آن وقت در این اصطلاحی که در آن زمان آمد که حالا در من جمله اهل حدیث اینها وقتی می‌آمدند فرض کنید مثلا حدیث می‌شنیدند رسمشان این بود که می‌رفتند از مشایخ متعدد حدیث می‌شنیدند مثلا ممکن بود مثلا احمد بن حنبل نوشتند دو هزار استاد داشته است ، دو هزار شیخ یعنی از دو هزار شیخ شنیده بوده خوب از این نوشته از آن نوشته است .**

**خوب بعضی از احادیث یکی بودند دیگر این شیخ از چه کسی نقل می‌کند از فرض کنید مثلا به اینکه از شعبی از فلان از ابی هریرة سند با یکی دیگر ، آن وقت مقایسه می‌کردند ، آن وقت می‌دیدند مثلا این احادیثی که این شیخ گفته همه‌اش باطل است نه متنش با متون می‌خورد نه سندش با ، لذا این را کلا ابطال می‌کردند ، در بعضی از روایات دارد سمعنا منه احادیث کثیرة ثم حرقناها ، حرقناها هم داریم خرقناها هم داریم ، خرق یعنی پاره کردیم ، آخر حرقناها یعنی سوزاندیم آتش زدیم چرا چون به آن اعتماد نکردیم .**

**آن وقت می‌آمد احادیثی که نه قابل قبول بود شواهد تاییدش می‌کرد این را قبول کردند یک احادیثی آمد که شیخ نقل کرده یک شیخ دیگر کمی فرق دارد ، این را می‌آمدند می‌گفتند یکتب و لا یحتج به این نوادر از قبیل یکتب و لا یحتج به است آنهایی که ایشان نیاورده از آنهایی است که اصلا لا یکتب ، دقت کردید چه شد ؟**

**پس آنهایی که یکتب و یحتج به در متن کتاب کافی است ، آنهایی که یکتب یعنی امکان دارد وجه توجیهی برایش باشد ولی خود ایشان قبول نکرده و تأمل درش داشته در باب نوادر آورده این معنایی هم که عرض کردم خدمتتان کسی نگفته است از ابداعات بنده است فرق بین اصول و مصنفات را هم این گذاشتیم که مصنفات یکتب و لا یحتج به ، چون آقایان گفتند مصنفات یعنی کتبی که احادیثش ضعیف است نه اینطور نیست صاحب حدائق هم رد کرده این مطلب را ، شواهد آورده که این مطلب ، رد صاحب حدائق هم دقیق نیست اما مطلب این جور هم نیست که مصنف یعنی حتما کتاب ضعیف .**

**و عرض کردیم یک کمی هنوز هم برای ما جای تعجب است البته نه اینکه حالا حل شد تعجب ما ، ما به این وسیله خواستیم یک نکته‌ی تاریخی را حل بکنیم ، مرحوم نجاشی راجع به کافی و راجع به کلینی نوشته صنف الکتاب الکبیر الموسوم بالکافی ، تعبیر صنف دارد ، یعنی کتاب کافی را جزو مصنفات گرفته است ، با اینکه کتاب کافی گزینشی است . عرض کردم کتاب کافی گزینشی است شاید نظر مرحوم نجاشی به این مجموعه‌ای که در نوادر آورده باشد ، دقت کردید چه شد یعنی حواس نجاشی بوده است در آن جاهایی که باب نوادر دارد آنهایی را که ، آنها حکم تصنیف دارد .**

**و لذا خوب دقت بکنید ما نقل‌هایی که داریم از اصول یک جور است نقل‌هایی که داریم از مصنفات جور دیگری است و عرض کردیم این فرق بین اصول و مصنفات تا زمان شیخ طوسی هم در مکتب قم هم در مکتب بغداد مراعات شده است ، شیخ چون بحث را برد روی حجیت ، بحث وقتی رفت روی حجیت دیگر فرقی بین مصنف و اصل نیست الان هم آقای خوئی فرق نمی‌گذارد کتاب فقیه را بررسی سندی می‌کند ، خصال را هم بررسی سندی می‌کند ، یکی است فرقی نمی‌کند . این کار که الان شده این ابتدایش از زمان شیخ طوسی است که اینها را هم من ، تاریخ را می‌گویم که بتوانیم حکم الان شما قرار گرفتید در قرن پانزدهم بتوانید آزادانه تصمیم بگیرید ، اصلا روشی که اصحاب داشتند کلمه‌ی اصول و مصنفات حتی در مکتب قم هم مطرح است در مکتب بغداد هم مطرح است فرق نمی‌کند اما دیگر شما بعد از شیخ طوسی نمی‌بینید اصول و مصنفات نمی‌بینید ، علامه دیگران بیایند بگویند اصول و مصنفات نه دیگر اصلا تمام شد به شیخ طوسی مطلب تمام شد . چرا چون بحث حجیت مطرح شد در بحث حجیت دیگر نیامدند بگویند این جزو اصول است یا مصنفات .**

**عرض کردم کتاب فقیه قدس الله سره جزو اصول است به این معنا ، یک کسی به من اشکال کرد به قول خودش رجالی بود می‌خواست بگوید که شما حرف‌های عجیب و غریب دارید می‌زنید که ، گفتم نه ببینید به منزله‌ی اصول است نه اینکه اصول است ، روش کتاب فقیه روش اصول است و این را خودش می‌گوید خود مرحوم فقیه در اولش می‌گوید و لم یکن قصدی فیه قصد المصنفین من در کتاب فقیه راه مصنفات را نرفتم خوب خودش تصریح می‌کند دیگر از حرف بنده نیست که ، و لم یکن قصدی فیه قصد المصنفین آن وقت این معلوم می‌شود فی ایراد جمیع ما رووه ، معلوم می‌شود مصنفات این بوده آنچه که بوده روایت کردند را آوردند ممکن است درش ضعیف هم باشد قابل قبول ایشان هم نباشد ، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم ؟ این مراد از مصنفین است و لم یکن قصدی فیه قصد المصنفین .**

**پس ما هم انصافش باید تعاملمان با خصال غیر از تعاملمان با فقیه باشد .**

**یکی از حضار : بحار هم همین جور است ؟**

**آیت الله مددی : بحار که بدتر از اینهاست ، اصلا اینها**

**یکی از حضار : مستدرک هم می‌گوید ...**

**آیت الله مددی : مستدرک جواهر ؟**

**یکی از حضار : نه مستطرفات سرائر**

**آیت الله مددی : بله چون ایشان اصلا قائل به حجیت نبود اصلا خارج کنید ، یعنی مرحوم ابن ادریس قائل به حجیت خبر نیست**

**یکی از حضار : پس چرا آورده اینها را ؟**

**آیت الله مددی : هیچی اخبار ، اطلاعات حدیثی‌اش خوب است ابن ادریس ، نسبت به سنش می‌گویند چهل و خورده‌ای سالش بوده است ، اطلاعات فقهی‌اش یعنی ذوق فقاهتی‌اش خوب است اگر عمر بیشتری می‌کرد مرتب تر بود یک کمی نا مرتبی دارد مشوه است اما راجع به حدیث ایشان قائل به حجیت نیست . اینکه بعضی‌ها در این فکر افتادند که بگویند مثلا کتاب مستطرفات مثلا در فلان اجازه اسم ایشان واقع شده پس این سند دارد به آن همان ، این را نوشتند یکی از آقایان معاصر از دوستان ما نوشتند این مطلب را گفته بر آقای خوئی هم عرضه داشتیم ایشان استحسان کردند مرحوم آقای خوئی ، حالا آقای خوئی قبول فرمودند من چه عرض کنم ، لکن این باطل است اصولا راه درست کردن و سند درست کردن برای ابن ادریس ، کسی که قائل به حجیت خبر نیست سند چه درست می‌کنید برایش ؟**

**از صحیح ترین کتاب هم باشد از صحیح ، کتاب حسن بن محبوب مثلا فرض کنید کتاب حریز مستقیم از حریز هم باشد لکن اصحاب تلقی نشده قبول نمی‌کند ، اصلا خبر را قبول ندارد . عرض کردم ما کسانی که خبر را قبول ندارند چون دو جور هستند اصحاب ما متاسفانه الان ، اصلا در بحث خبر اصحاب ما خیلی مشوش است حرف‌هایشان متاسفانه این دو تا را یکی می‌گیرند ، یک کسی قبول ندارد خبر را به عنوان خبر مگر با شواهد این بالاخره خبر را قبول می‌کند با شواهد به عنوان دلیل لفظی قبول می‌کند خوب دقت کنید ، یک کسی مثل سید مرتضی اصلا قبول نمی‌کند ولو با چند تا سند باشد صحیح هم باشد اصلا قبول نمی‌کند .**

**چرا چون ایشان تلقی را قبول دارد راه شناخت مکتب اهل بیت ببینیم فقهاء چه برداشت کردند راه شناخت این است ما راه شناخت باید داشته باشیم این اخبار که ، دقت کردید ؟ مبنای سید مرتضی درست توضیح دادیم ، مبانی شواهد مثلا مفید یک رساله‌ی مختصری 10- 12 صفحه است در اصول به مرحوم شیخ مفید نسبت داده شده ایشان با قرائن قبول می‌کند .**

**و عرض کردیم بعدها کسی که خیلی صریح و روشن و واضح این مبنا را مطرح کرد محقق است اولین کسی که داریم که خیلی صریح و روشن ایشان می‌گوید خبر صحیح کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحته ببینید ، این راهی را که محقق فرمودند هنوز که من در خدمت شما هستم اکثر علما این راه را می‌روند ، البته الان بعد از آمدن آقای خوئی و آقای بروجردی در قم و آقای خوئی در نجف یک مقدار مباحث حدیثی و اینها مطرح شده است اما هنوز اکثریت باز همین راه هستند ، چون راه شیخ انصاری همین است ، مرحوم نائینی هم همین است ، اینها اصلا خبر را به عنوان دلیل لفظی با شواهد مثل سید مرتضی به عنوان دلیل لفظی قبول نمی‌کنند ، دلیل لبی قبول می‌کند دقت کردید ؟**

**یکی از حضار : یعنی به بحث حدیث تمسک نمی‌کند ؟**

**آیت الله مددی : نه ، نه اطلاقی نه هیچ .**

**و لذا اینها دنبال سند نگردید ، اینکه مرحوم سید مرتضی رحمه الله ، مرحوم شیخ طوسی در فهرست ببینید از شیخ مفید نقل می‌کند خیلی از کتبی که طریق به آن ها نقل می‌کند اجازه‌اش اولش شیخ مفید است ابن غضائری ، سند نیست و لذا اگر انتصار را نگاه بکنید تقریبا کل کتاب این طوری است گاهی در یک صفحه 10 تا مساله‌ می‌آورد ، 5 تا مساله می‌آورد ، دلیلنا الاجماع المتکرر فی هذا الکتاب ، با اینکه آن مساله اجماع روایت هم دارد . یعنی شما دقیقا در کتاب انتصار صحبت روایت نیست صحبتی که هست الاجماع در کتاب شیخ در آثار شیخ صدوق ... و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**